فصل ششم: ايمان، روشناى درون‏

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ\* الَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.[[1]](NULL)

درآمد:بزرگى گفته است تلاش و حركت آدمى- كه فلسفه بودن اوست- نقطه آغاز و سكوى پرشى دارد كه آن ايمان است. ايمان يعنى باور، پذيرش و پايبندى به آنچه آدمى در راه آن مى‏كوشد؛ به راهى كه وى را به آن سر منزل مى‏رساند و سرانجام به خود اين تلاش و حركت. بدون ايمان، هر حركت و پويشى ناپايدار و بى‏فرجام است و هر پوينده‏اى دل‏مرده و بى‏نشاط و سرانجام خموش و بى‏حركت.[[2]](NULL) ايمان گرايشى است كه بر پايه دانشْ استوار گشته، با التزام و عمل قوام مى‏يابد. عمل بدون دانش و تصديق (نسبت به موضوعى كه بايد بدان ايمان داشت) خسرانِ آغاز و انجام است؛[[3]](NULL) چنان‏كه دانش منهاى التزام و پايبندى نيز تباهى و گمراهى است.[[4]](NULL) در تحليل نسبت‏

 ميان علم- به معناى فراگير كلمه- و ايمان سخن فراوان است. جان كلام در اين بحث، بيان يكى از بزرگ‏ترين فيلسوفان و عالمان دين در جهان معاصر است:

علم به ما روشنايى و توانايى مى‏بخشد و ايمانْ عشق و اميد و گرمى؛ علم ابزار مى‏سازد و ايمانْ مقصد؛ علم سرعت مى‏دهد و ايمانْ جهت؛ علم توانستن مى‏دهد و ايمانْ خوب خواستن؛ علم به ما مى‏نماياند كه چه هست و ايمان الهام مى‏بخشد كه چه بايد كرد؛ علمْ انقلاب برون است و ايمانْ انقلاب درون ... علمْ طبيعت‏ساز است و ايمانْ انسان ساز ... علمْ زيبايى عقل است و ايمانْ زيبايى روح؛ علمْ زيبايى انديشه است و ايمانْ زيبايى احساس ... علم در مقابل هجوم بيمارى‏ها، سيل‏ها، زلزله‏ها و طوفان‏ها ايمنى مى‏دهد و ايمان در مقابل اضطراب‏ها، تنهايى‏ها، احساس بى‏پناهى‏ها و پوچ‏انگارى‏ها؛ علم جهان را با انسان سازگار مى‏كند و ايمانْ انسان را با خودش.[[5]](NULL) چنان‏كه ملاحظه شد، ايمان انقلاب درون است و عنصرى كه در برابر اضطراب‏ها و شكست‏ها و تنهايى‏ها به انسان نيروى مقاومت و پايدارى مى‏دهد. بنابراين جايگاه چنين حقيقتى نمى‏تواند تنها حوزه‏هاى معرفت و دانش در وجود انسان باشد. قرآن جايگاه اصلى ايمان را دل معرفى كرده، كسانى را كه هنوز موهبت ايمان در قلبشان جاى نگرفته، به‏عنوان مؤمن به رسميت نمى‏شناسد.[[6]](NULL) حقيقت ايمان تسليم قلب است. تسليم زبان يا تسليم فكر و عقل اگر توأم با تسليم قلب نباشد، ايمان نيست. تسليم قلب مساوى است با تسليم سراسر وجود انسان و نفى هرگونه جحود و عناد. ممكن است كسى در مقابل يك انديشه حتى از لحاظ عقلى و منطقى تسليم شود، اما روحش تسليم نگردد. آنجا كه شخص از روى تعصب، لجاج مى‏ورزد و يا به دليل منافع شخصى زير بار حقيقت نمى‏رود، روحش متمرد و فاقد تسليم است و به همين دليل بدون ايمان است، هرچند انديشه‏اش تسليم باشد؛ زيرا حقيقت ايمان همان تسليم دل و جان است.[[7]](NULL)

اساس تمامى خوبى‏ها

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِى الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلوةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِى الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُوْلَئِكَ هُمْ الْمُتَّقُونَ.[[8]](NULL)

نيكوكارى آن نيست كه روى خود را به سوى مشرق و [يا] مغرب بگردانيد، بلكه نيكى آن است كه كسى به خدا و روز بازپسين و فرشتگان و كتاب [آسمانى‏] و پيامبران ايمان آوَرَد، و مال [خود] را با وجودِ دوست داشتنش، به خويشاوندان و يتيمان و بينوايان و در راه‏ماندگان و گدايان و در [راهِ آزاد كردن‏] بندگان بدهد، و نماز را برپاى دارد، و زكات را بدهد، و آنان كه چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند؛ و در سختى و زيان، و به هنگام جنگ شكيبايانند؛ آنانند كسانى كه راست گفته‏اند، و آنان همان پرهيزگارانند.

 نكته‏ها

1. خداوند در تبيين مصاديق خوب حقيقى و خوبان واقعى، اين آيه را به سه بخش تقسيم كرده و در آنها به ترتيب نمودهاى اساسى اعتقاد و عمل و اخلاق را بيان داشته است: بخش نخست، ايمان خالص به خدا، معاد، فرشتگان، وحى و تمامى پيامبران را شامل مى‏شود؛ بخش دوم صرف مال در مورد خويشان نيازمند، بى‏سرپرستان، بيچارگان و واماندگان و آزادى بردگان (در تمامى موارد) را دربرمى‏گيرد و بخش سوم نيز درمورد وفا به تمامى پيمان‏ها، تعهدات فردى، اجتماعى و شكيبايى در سختى‏ها و مشكلات است. در پايان نيز خداوند فرموده است تنها اينان صادقان حقيقى هستند و خوبان و پرواپيشگان راستين. نتيجه اينكه، آيه مورد بحث خطوط اصلى زندگى سالم و شايسته انسان را به‏روشنى نشان داده است.[[18]](NULL) 2. در قسمت دوم آيه فرموده است: «و آتى المالَ على حبّه‏: مالش را باوجود دوست داشتنش، در راه خدا صرف كرد.» اين‏بخش بيانگر لزوم گونه‏اى رياضت و سخت‏گيرى برخود است؛ چه‏آنكه انسان تا گاهى برخود سخت نگيرد، حركتى بسامان و ثمربخش به سوى كمال در او به حاصل نمى‏آيد.

 3. در انفاق و صرف مال، خويشاوندان فقير مقدم داشته شده‏اند تا بُعد عاطفى وجود انسان نيز در همين مسير ارضا گردد.

4. در اين آيه پيش از طرح مسأله زكات، موضوعاتى چند كه داراى بار مالى درخور توجه است، مطرح شده كه برخى از آنها در آيه مصارف زكات نيز آمده است.[[19]](NULL) بحث فقهى درمورد وجوب يا استحباب آن امور، ازاين گفتار بيرون است، اما به هر روى، نشانه تأكيد خداوند بر لزوم رعايت حال ديگران و تلاش در راه تحصيل رفاه مادى براى نيازمندان است.

راستى، اساس ايمان‏

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أُوْلَئِكَ هُمْ الصَّادِقُونَ.[[20]](NULL)

در حقيقت، مؤمنان كسانى‏اند كه به خدا و پيامبر او گرويده و [ديگر] شك نياورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد كرده‏اند؛ اينانند كه راست‏كردارند.

 ويژگى‏هاى اهل ايمان‏

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ\* الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلوةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ\* أُوْلَئِكَ هُمْ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ.[[26]](NULL)

مؤمنان، همان كسانى‏اند كه چون خدا ياد شود دلهايشان بترسد، و چون آيات او بر آنان خوانده شود بر ايمانشان بيفزايد، و بر پروردگار خود توكّل مى‏كنند. همانان كه نماز را به پا مى‏دارند و از آنچه به ايشان روزى داده‏ايم انفاق مى‏كنند. آنان هستند كه حقّاً مؤمنند، براى آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزىِ نيكو خواهد بود.

 نكته‏ها

1. ايمان حقيقتى است داراى مراتب و قابل‏رشد كه تنها عامل نيروبخشى و ازدياد آن، استمداد از معارف آسمانى است.

2. از آن نظر كه ايمان با علم به مقام خداوند همراه است و خداوند بالاتر از تمامى اسباب و خود مسبب‏الاسباب است، اين باعث مى‏شود كه مؤمن همواره امور خود را بدو بسپارد و از اعتماد به اسباب ظاهرى كه عمدتاً از روى جهل به واقعيات است، بپرهيزد.[[35]](NULL)

 3. در اين مجموعه آيات نيز معادله‏اى ديده مى‏شود كه يك سوى آن مؤمنانى‏اند كه داراى سه‏ويژگى هستند: اضطراب و احساس تقصير در پيشگاه خدا، نيرو گرفتن از آيات وحى و نيز توكل؛ در سوى ديگر آن نيز مؤمنانى هستند كه يك مدال و سه امتياز دارند. مدال آنان‏ «أُولئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا» است و امتيازشان نيز درجات عالى و ويژه در پيشگاه خدا، بخشايش الهى در برابر لغزش‏ها و همچنين روزى و سامانى است كه خداوند از آن به رزق كريم ياد كرده است.

4. واژه‏هاى‏ «درجاتٌ»، «مغفرةٌ» و «رزقٌ» هر سه نكره و بيانگر اهميت و عظمت سه امتياز يادشده است.

ديگر ويژگى‏ها

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.[[36]](NULL)

جز اين نيست كه مؤمنان كسانى‏اند كه به خدا و پيامبرش گرويده‏اند، و هنگامى كه با او بر سر كارى اجتماع كردند، تا از وى كسب اجازه نكنند نمى‏روند. در حقيقت، كسانى كه از تو كسب اجازه مى‏كنند؛ آنانند كه به خدا و پيامبرش ايمان دارند. پس چون براى برخى از كارهايشان از تو اجازه خواستند، به هر كس از آنان كه خواستى اجازه ده و برايشان آمرزش بخواه كه خدا آمرزنده مهربان است.

فصل هفتم: ايمان، فراتر از باور

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى‏ تِجارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ\* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ....[[48]](NULL)

درآمد

لقمان حكيم فرزندش را گفت: «پسرم! دنيا درياى ژرفى است كه انسان‏هاى زيادى در آن غرق شده‏اند. در اين دريا تقوا و پروا پيشگى، سفينه نجات توست؛ بارش ايمان، بادبانش توكل، نگهبانش خرد و انديشه، ناخدايش دانش و تدبير و سكان آن شكيبايى و بردبارى است، اين كشتى در برابر فشار طوفان و امواج سهمگين آن دريا، پناهگاهى امن و ابزارى اطمينان بخش است.»[[49]](NULL) به راستى كسى كه براى خود قرارگاه فكرى و پناهگاه معنوى قابل‏اعتماد و در نهايت آرمان مقدسى ندارد و هرلحظه چونان پركاهى دستخوش طوفان حوادث است، بايد به او حق‏داد كه همواره مضطرب و نگران باشد:

فَأَىُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.[[50]](NULL)

پس اگر مى‏دانيد، كدام يك از [ما] دو دسته به ايمنى سزاوارتر است؟

همان‏گونه كه در درس‏هاى پيش اشاره شد، قرآن‏كريم در جايى بدين‏گونه پاسخ مى‏دهد:

آنان كه به خداوند ايمان آوردند و ايمان خود را به سياهى و شرك نيالودند، تنها آنها به نعمت آرامش روان رسيده و راه اصلى زندگى را يافته‏اند.[[51]](NULL) يكى از پزشكان سرشناس مغرب زمين‏[[52]](http://) در مقاله‏اى با عنوان «نقش خدا در معالجات پزشكى»، پس از گزارش شكست درمانى يكى از بيمارانش مى‏نويسد: مهم‏ترين عامل شفاى بيمار ما، ويتامين‏ها، معدنيات و يا شكسته‏بندى استخوان نبود، بلكه اميد بود و هنگامى كه بيمار اميد خود را از دست داد، نه عزيمت اثر مى‏كند، نه علاج. وى سپس حاصل تجارب پزشكى خود را اين‏گونه بيان مى‏دارد: من به اين نكته پى بردم كه از اين پس بايد جسم بيمار را با به كار بردن وسايل طبى و جراحى، و روح وى را با تقويت ايمان به خداوند معالجه كنم او مقاله خود را با اين جمله پايان مى‏دهد: آرى، مسلماً خدا وجود دارد و با تجارب فراوان وجود خدا ثابت شده است و هم اوست كه استخوان‏ها و دل‏هاى شكسته را شفا مى‏بخشد.[[53]](NULL) بى‏گمان ايمان يكى از سرمايه‏هاى زندگى و بلكه بالاترين آنهاست. قرآن تحصيل اين سرمايه را تجارت نجات‏بخش معرفى مى‏كند.[[54]](NULL) چه بسيار اشخاصى كه از اين موهبت بزرگ بهره‏مندند و در سايه آن به سلامت، خوشى و رضايت زندگى مى‏كنند، اگر چه ممكن است خود نيز به‏تفصيل بدان توجه نداشته باشند. از اين سو نيز هستند كسانى كه عمرى در رنج و

 ترديد و خودخورى و دلهره به سر مى‏برند، بى‏آنكه خود بفهمند، چراكه ايمان به خدا را از دست داده‏اند.[[55]](NULL) بخشى از رهنمودهاى قرآنى در پيوند با ايمان در درس پيشين گذشت و اينك بخشى ديگر.

ايمان و آرامش‏

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً\* لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً.[[56]](NULL)

اوست آن كس كه در دلهاى مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ايمانى بر ايمان خود بيفزايند.

و سپاهيان آسمانها و زمين از آنِ خداست، و خدا همواره داناى سنجيده‏كار است. تا مردان و زنانى را كه ايمان آورده‏اند در باغ‏هايى كه از زير [درختان‏] آن جويبارها روان است، درآوَرَد و در آن جاويدان بدارد، و بديهايشان را از آنان بزدايد؛ و اين [فرجام نيك‏] در پيشگاه خدا كاميابى بزرگى است.

آگاهى‏ها

1. «سكينة» را اهل لغت در كاربردهاى قرآنى، به طمأنينه و وقار معنا كرده‏[[57]](NULL) و معادل فارسى آن را واژه آرامش نهاده‏اند.[[58]](NULL) اين واژه به لحاظ داشتن ساختار ويژه وزنى (فعيله): بر نوعى حالتِ درونى‏شده، طبيعى و ثابت دلالت دارد،[[59]](http://) به‏ويژه آنكه در اينجا با كلمه «فى» آمده است كه معناى استقرار و تثبيت را تقويت مى‏كند؛[[60]](NULL) آن سان كه گويى قلب، مأواى آن شده است. اگر وقار، به آرامش و متانت ظاهرى و رفتارى معنا شود، سكينه به معناى آرامش و ثبات و امنيت درونى و باطنى خواهد بود.[[62]](NULL) بدين روى، اين آيه بر ارزش والاى آرامش‏هاى درونى‏شده و به‏اصطلاح ملكه، آرامش تكيه مى‏كند، نه هر آرامش ظاهرى و بى‏ريشه.

2. تكفير در قرآن در معانى فراوانى به كار رفته است:[[63]](NULL) پوشاندن، محو كردن گناه، از ميان بردن، در گذشتن از گناه و ناچيز كردن گناه.[[64]](NULL) جمله‏ «ويُكَفّر عنهم سيئاتهم» و مانند آن نشان مى‏دهد كه خداوند به ميزان رشد قوه ايمان در قلب انسان، پيشينه سياه او را ناديده گرفته، حتى جلوى كمترين تأثير رفتار بد گذشته را مى‏گيرد.

3. «عنداللّه» يعنى در پيشگاه خدا، و از اين نظر كه در ساحت قدس ربوبى هيچ امر وهمى و غيرواقعى وجود ندارد، مى‏توان از عندالله تعبير كرد به «واقعاً» يا در «متن واقع»؛ زيرا هر معيارى كه در دنيا براى سنجش بزرگى و كوچكى، سنگينى و سبك‏وزنى چيزى يا عزيز و ذليل نمودن كسى وضع شده و مى‏شود، ممكن است محكوم نسبيت يا خطا گردد. بنابراين امتيازات اعطايى زمينيان، آيينه نمايش واقع نيست؛ همان‏گونه كه اقبال و ادبار آنها نيز نشانه عزت و ذلت حقيقى نمى‏باشد. خداوند در اين آيه، فزونى موهبت ايمان را در انجام و پايان، زمينه‏ساز فوز و آزادى بزرگ معرفى كرده است؛ آن هم در متن واقع و بدون هيچ كاستى و احتمال نسبيت و خطا.

نكته‏ها

1. از اين آيات برمى‏آيد كه آرامش واقعى موهبت خداست‏ (هو الذّى أنزلَ): از اين‏روى در هر شرايط بايد آن را از خدا خواست.

2. اين آيات بيانگر آن است كه ايمان در ظرف آرامش، زمينه رشد و فزايندگى مى‏يابد.

 3. در مرتبه ايمان و رشد آن- كه تنها معيار واقعى كمال است- بين زن و مرد هيچ‏گونه تفاوتى نيست.

4. ترسيم منظره بهشت‏ (تجرى من تحتها الأنهار) از سوى خداوند، هم واقعى است و هم به‏منظور تشويق راهيان مسير ايمان است.

5. اگر تمامى امور جهان آخرت تجسمى از وضعيت‏هاى اين‏جهانى است، فوز عظيم «عندالله» تجسمى از مرتبه والاى آزادى و آزادمنشى اهل ايمان در اين جهان خواهد بود.

مؤمن در اينجا از قيد همه چيز جز بندگى خدا آزاد است. او بنده خداست و برده هيچ‏كس نيست و آن چنان خدا در جانش بزرگ است كه غير خدا در برابر ديدگانش كوچك.[[65]](NULL)

6. به‏راستى اگر خداوند چيزى را عظيم خواند، با چه ميزان دنيايى عظمت آن اندازه‏گيرى مى‏شود؟ خداوند از فوز عظيم،[[67]](NULL) اجر عظيم‏[[68]](NULL) و فضل عظيم‏[[69]](NULL) در قرآن به كرّات ياد كرده و آنها را براى مؤمنان و پرواپيشگان مقرر داشته است. روشن است كه اگر ايمان دربردارنده فوزعظيم است، آلوده شدن به شرك نيز گناهى عظيم،[[70]](NULL) انحراف و خلافى بزرگ‏[[71]](NULL) و در نهايت ظلمى‏ تفسير

عظيم‏[[72]](NULL) خواهد بود. همچنين روز حسابرسىِ خداوند به‏عنوان روز عظيم‏[[73]](NULL) و عذاب الهى براى معاندان نيز عذابى عظيم‏[[74]](NULL) خوانده شده است.

نمايى از يك عظمت‏

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلكَ مَثَلُهُمْ فِى التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِى الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى‏ عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً.[[85]](NULL)

محمّد صلى الله عليه و آله و سلم پيامبر خداست؛ و كسانى كه با اويند، بر كافران، سختگير [و] با همديگر مهربانند. آنان را در ركوع و سجود مى‏بينى. فضل و خشنودى خدا را خواستارند. علامتِ [مشخصّه‏] آنان بر اثر سجود در چهره‏هايشان است. اين صفت ايشان است در تورات، و مَثَلِ آنها در انجيل چون كشته‏اى است كه جوانه خود برآورد و آن را مايه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‏هاى خود بايستد و دهقانان را به شگفت آورد، تا از [انبوهىِ‏] آنان [خدا] كافران را به خشم دراندازد. خدا به كسانى از آنان كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده‏اند، آمرزش و پاداش بزرگى وعده داده است.

آگاهى‏ها

1. «شطأ» كه در ترجمه‏هاى قديم به معناى برگ،[[86]](NULL) تركه،[[87]](NULL) شاخ،[[88]](NULL) خوشه‏[[89]](NULL) و «تِژ»[[90]](NULL) گرفته شده،

 به زبان امروز همان جوانه و گياهى است كه تازه سر از خاك برآورده باشد.[[91]](NULL) 2. برخى از مفسران از جمله‏ «ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِى التَّوْراةِ وَ مَثَلُهُمْ فِى اْلإِنْجِيلِ» چنين برداشت كرده‏اند كه خداوند در اين آيه مثلى از تورات مى‏آورد كه در انجيل نيست و مثلى از انجيل كه در تورات نمى‏باشد.[[92]](NULL) اين در حالى است كه پاره‏اى ديگر از مفسران برآن‏اند كه تبيين چهره و شخصيت مؤمنان در تورات و انجيل يكى است.[[93]](NULL) از آنجا كه كلمه «مثل» تكرار شده، تفسير اول ظاهراً نزديك‏تر به واقع است، اگرچه تفسير دوم نيز خالى از وجه نيست.

3. «تورات» واژه‏اى است عبرى و به معناى قانون كه در اصطلاح به قسمتى از بخش تاريخى عهدعتيق گفته مى‏شود كه داراى پنج بخش است و به آن «اسفارخمسه» مى‏گويند. البته گاه به تمامى عهد عتيق‏[[94]](NULL) نيز اطلاق مى‏شود كه تورات مصطلح تنها بخش كمى از آن را تشكيل مى‏دهد.[[95]](NULL) برخى از بزرگان‏[[96]](NULL) برآن‏اند كه بخش نخست اين آيه در كتاب «اشَعْيا»، بيست‏وسومين كتاب از مجموعه عهد عتيق وارد شده است.[[97]](NULL) همچنين گونه‏اى از تمثيل مؤمنان به گياهى كه جوانه مى‏زند و نيرومند مى‏شود، در كتاب انجيل «مَرْقس»- دومين انجيل از انجيل‏هاى چهارگانه مسيحيت-[[98]](NULL) ديده مى‏شود.

 [[1]](NULL) ( 1). مؤمنون( 23): 1 و 2.

[[2]](NULL) ( 2). على خامنه‏اى، طرح كلى انديشه اسلامى در قرآن، ص 11.

[[3]](NULL) ( 3). حج( 22): 11.

[[4]](NULL) ( 4). محمد( 47): 25 و 32؛ نمل( 27): 14؛ جاثيه( 45): 23.

[[5]](NULL) ( 1). مرتضى مطهرى،« انسان و ايمان»، مجموعه آثار، ج 2، ص 32.

[[6]](NULL) ( 2). حجرات( 49): 14.

[[7]](NULL) ( 3). مرتضى مطهرى،« عدل الهى»، مجموعه آثار، ج 1، ص 291.

[[8]](NULL) ( 1). بقره( 2): 177.

[[9]](NULL) ( 2). سيد قطب، فى ظلال القرآن، ج 1، ص 159؛ نيز: جارالله زمخشرى، الكشاف، ج 1، ص 217.

[[10]](NULL) ( 3). ابوالفتوح رازى از حسن بصرى و ديگران نقل كرده است كه سبب نزول آيت آن بود كه جهودان در نماز روى به مغرب كردندى و ترسايان به مشرق. بنگريد به: ابوالفتوح رازى، روض الجنان و روح الجنان، ج 2، ص 307.

[[11]](NULL) ( 4). اين آيه و آيات 115 و 142 كه تعبير مشرق و مغرب در آنها( آمده) با آيات اطراف آن مربوط به ماجراى تغيير قبله است كه‏هفده ماه پس از هجرت و ورود رسول‏خدا به مدينه اتفاق افتاده است. بنگريد به: محمدابراهيم آيتى، تاريخ اسلام، ص 237.

[[12]](NULL) ( 1). بنگريد به: تفسير منهج الصادقين، ج 1، ص 334 و 394، پاورقى‏هاى آيت‏الله شعرانى.

[[13]](NULL) ( 2). ابوالبقاء الحسينى الكوفى، الكليات، ص 482.

[[14]](NULL) ( 3). قراردادى كه طى آن بنده متعهد مى‏شود قيمت خود را به مالكش بپردازد و آزاد گردد.

[[15]](NULL) ( 4). جارالله زمخشرى، الكشاف، ج 1، ص 219؛ نيز: ابوالفتوح رازى، روض الجنان و روح الجنان، ج 2، ص 317.

[[16]](NULL) ( 5). طبرسى، مجمع البيان، ج 1، ص 263.

[[17]](NULL) ( 1). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 1، ص 439.

[[18]](NULL) ( 2). همان، ص 437 و 438.

[[19]](NULL) ( 1). توبه( 9): 60.

[[20]](NULL) ( 2). حجرات( 49): 15.

[[21]](NULL) ( 3). مقصود، علم معانى و بيان است.

[[22]](NULL) ( 4). بنگريد به: احمد الهاشمى، جواهرالبلاغة، ص 185.

[[23]](NULL) ( 5). ابوالبقاء الحسينى الكوفى، الكليات، ص 528.

[[24]](NULL) ( 1). ابوهلال العسكرى، معجم الفروق اللغوية، ص 264.

[[25]](NULL) ( 2). مائده( 5): 119.

[[26]](NULL) ( 3). انفال( 8): 4- 2.

[[27]](NULL) ( 4). فخر الدين الطريحى، مجمع البحرين، ج 5، ص 490.

[[28]](NULL) ( 5). حسين‏بن احمد الزوزنى، المصادر، ج 1، ص 351.

[[29]](NULL) ( 1). ابوهلال العسكرى، معجم الفروق اللغوية، ص 227.

[[30]](NULL) ( 2). طبرسى، مجمع البيان، ج 2 و 3، ص 382.

[[31]](NULL) ( 3). حسين‏بن محمد الدامغانى، قاموس القرآن، ص 88.

[[32]](NULL) ( 4). بنگريد به: همان.

[[33]](NULL) ( 5). مانند آيات« يتلو عليهم ...» كه در سوره‏ها آمده است: بقره( 2): 29 و 151؛ آل‏عمران( 3): 164؛ قصص( 28): 59؛ جمعه( 62): 2؛ طلاق( 65): 11.

[[34]](NULL) ( 6). ... و يستثيرون به دواء دائهم.( نهج‏البلاغه، خطبه همام)

[[35]](NULL) ( 7). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 10، ص 116.

[[36]](NULL) ( 1). نور( 24): 62.

[[37]](NULL) ( 2). ترجمه تفسير طبرى، ج 4، ص 1124.

[[38]](NULL) ( 3). على رواقى، ترجمه قرآن موزه پاريس، ص 78.

[[39]](NULL) ( 1). تفسيرى بر عشرى از قرآن، به تصحيح جلال متينى، ص 395.

[[40]](NULL) ( 2). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 15، ص 180.

[[41]](NULL) ( 3). عمربن‏محمد نسفى، تفسير نسفى، ج 1، ص 675.

[[42]](NULL) ( 4). على‏بن ابراهيم القمى، تفسير القمى، ج 2، ص 110.

[[43]](NULL) ( 5). همان.

[[44]](NULL) ( 6). احمدعلى رجايى، فرهنگ لغات قرآن، ص 255.

[[45]](NULL) ( 7). ابوالبقاء الحسينى الكوفى، الكليات، ص 539؛ نيز: ابوهلال العسكرى، معجم الفروق اللغوية، ص 291.

[[46]](NULL) ( 8). خليل‏بن‏احمد الفراهيدى، العين، ج 6، ص 287.

[[47]](NULL) ( 1). محمود شبسترى، گلشن راز، ص 72.

[[48]](NULL) ( 1). صف( 61): 10 و 11.

[[49]](NULL) ( 2). محمدبن‏يعقوب كلينى، الاصول من الكافى، ج 1، ص 16.

[[50]](NULL) ( 1). انعام( 6): 81.

[[51]](NULL) ( 2). انعام( 6): 82.

[[52]](NULL) ( 3). دكتر پال ارنست آدولف(.) پزشك و جراح از دانشگاه پنسيلوانيا.

[[53]](NULL) ( 4). جان‏كلرور مونسما، اثبات وجود خدا( مجموعه مقالات): به قلم گروهى از اهل علم معاصر، ص 282- 277.

[[54]](NULL) ( 5). بنگريد به: صف( 61): 10.

[[55]](NULL) ( 1). بنگريد به: مرتضى مطهرى، بيست گفتار، ص 233- 218.

[[56]](NULL) ( 2). فتح( 48): 4 و 5.

[[57]](NULL) ( 3). ابوالبقاء الكوفى الحسينى، الكليات، ص 494؛ محمدمرتضى الزبيدى، تاج العروس، ج 9، ص 239.

[[58]](NULL) ( 4). محمدمعين، فرهنگ فارسى معين، ذيل« سكينه».

[[59]](NULL) ( 5). حسن المصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج 5، ص 165.

[[60]](NULL) ( 6). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 18، ص 281.

[[61]](NULL) ( 7). محمود آلوسى‏بغدادى، روح المعانى، ج 26، ص 92.

[[62]](NULL) ( 1). ابوهلال العسكرى، معجم الفروق اللغوية، ص 281.

[[63]](NULL) ( 2). بنگريد به: مائده( 5): 12 و 65؛ آل‏عمران( 3): 193 و 195؛ بقره( 2): 271؛ انفال( 8): 29؛ زمر( 39): 35؛ محمد( 47): 2؛ نساء( 4): 31؛ عنكبوت( 29): 7؛ تغابن( 64): 9؛ طلاق( 65): 5؛ تحريم( 66): 8.

[[64]](NULL) ( 3). ابوالحسن شعرانى، نثر طوبى، ج 13؛ ابوالفتوح رازى، روض الجنان و روح الجنان، ص 341.

[[65]](NULL) ( 1). عظم الخالق فى انفسهم فصغرمادونه فى اعينهم.( نهج‏البلاغه، خطبه 193، ص 403)

[[66]](NULL) ( 2). اوحدالدين كرمانى، ديوان رباعيات، ص 134- 132.

[[67]](NULL) ( 3). نساء( 4): 13 و 72؛ توبه( 9): 27، 64، 89، 100 و 111؛ مائده( 5): 9؛ صافات( 37): 60؛ غافر( 40): 9؛ دخان( 44): 57؛ احزاب( 33): 71؛ حديد( 57): 12؛ صف( 61): 12؛ تغابن( 64): 9.

[[68]](NULL) ( 4). آل‏عمران( 3): 172 و 179؛ نساء( 4): 40، 74، 95، 114 و 162؛ مائده( 5): 9؛ انفال( 8): 28؛ توبه( 9): 22؛ حجرات( 49): 3؛ احزاب( 33): 9. فتح( 48)؛ 10 و 29.

[[69]](NULL) ( 5). بقره( 2): 105؛ آل‏عمران( 3): 74 و 174؛ انفال( 8): 29؛ حديد( 57): 21 و 29؛ جمعه( 62): 4.

[[70]](NULL) ( 6). نساء( 4): 48.

[[71]](NULL) ( 7). واقعه( 56): 46.

[[72]](NULL) ( 1). لقمان( 31): 13.

[[73]](NULL) ( 2). انعام( 6): 15 و 59؛ شعراء( 26): 135، 156 و 189؛ يونس( 10): 15؛ زمر( 39): 13؛ احقاف( 46): 21.

[[74]](NULL) ( 3). بقره( 2): 7، 105، 114 و 176؛ نور( 24): 11، 14 و 23؛ مائده( 5): 33؛ توبه( 9): 101؛ نحل( 16): 106؛ جاثيه( 45): 10.

[[75]](NULL) ( 4). آل‏عمران( 3): 174- 172.

[[76]](NULL) ( 5). ابوالبقاء الحسينى الكوفى، الكليات، ص 733.

[[77]](NULL) ( 6). محمد فريد وجدى، دائرة المعارف القرن العشرين، ج 7، ص 739.

[[78]](NULL) ( 1). براى آگاهى‏از تفصيل جنگ احد بنگريد به: جعفر سبحانى، فروغ ابديت، ص 495- 444.

[[79]](NULL) ( 2). شهداى جنگ احُد 71 نفر بودند.( بنگريد به: محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 4، ص 80- 77)

[[80]](NULL) ( 3). بنگريد به: ملافتح‏الله كاشانى، منهج الصادقين، ج 2، ص 392- 382؛ محمدرضا القمى‏المشهدى، تفسير كنزالدقائق، ج 3، ص 269- 264.

[[81]](NULL) ( 1). جلال‏الدين محمد بلخى، مثنوى معنوى، دفتر ششم، ص 602.

[[82]](NULL) ( 2). همان، دفتر دوم، ص 178.

[[83]](NULL) ( 3). بنگريد به: محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 4، ص 66.

[[84]](NULL) ( 1). حافظ شيرازى، ديوان اشعار، ص 240.

[[85]](NULL) ( 2). فتح( 48): 29.

[[86]](NULL) ( 3). على رواقى، ترجمه قرآن موزه پاريس، ص 279.

[[87]](NULL) ( 4). درنسخه روض‏الجنان و روح‏الجنان( ج 10، ص 235)« تركه»، و در نسخه چاپ‏آستان قدس،( ج 17، ص 366)« تژ» آمده‏است.

[[88]](NULL) ( 5). فرهنگ لغات قرآن خطى، ص 257؛ نيز: ترجمه تفسير طبرى، ج 7، ص 1714.

[[89]](NULL) ( 6). عمربن‏محمد نسفى، تفسير نسفى، ج 2، ص 972.

[[90]](NULL) ( 7).« تِژْ» برگ درخت نوبرآمده و گياه نورسته را گويند.( محمدحسين‏بن خلف تبريزى، برهان قاطع، ج 1، ص 495)« تَژ» به فتح نيز گفته‏اند.( بنگريد به: حسين‏بن حسن انجوى‏شيرازى، فرهنگ جهانگيرى، ج 1، ص 1231)

[[91]](NULL) ( 1). محمدمعين، فرهنگ فارسى معين، ذيل« تژ».

[[92]](NULL) ( 2). بنگريد به: عمربن‏محمد نسفى، تفسير نسفى، ج 2، ص 971؛ نيز: ترجمه تفسير طبرى، ج 7، ص 1714؛ طبرسى، مجمع‏البيان، ج 9 و 10، ص 127.

[[93]](NULL) ( 3). بنگريد به تفاسير: روض الجنان و روح الجنان، منهج الصادقين و الميزان، ذيل آيه شريفه.

[[94]](NULL) ( 4). خليل الجر، المعجم العربى الحديث، ص 353.

[[95]](NULL) ( 5). براى آگاهى بيشتر بنگريد به: حسين توفيقى، آشنايى با اديان بزرگ، ص 86- 82.

[[96]](NULL) ( 6). ملافتح الله كاشانى، منهج الصادقين، ج 8، ص 397، پاورقى‏هاى آيت‏الله شعرانى.

[[97]](NULL) ( 7). بنگريد به: صحيفه اشعيا، باب 42، آيات 14- 11؛ كتاب مقدس، ص 1060.

[[98]](NULL) ( 8). انجيل مرقس، باب 4، آيات 26 به بعد؛ كتاب مقدس، عهد جديد، ص 59.

[[99]](NULL) ( 1). براى آگاهى بيشتر از حسن فعلى و حسن فاعلى عمل بنگريد به: مرتضى مطهرى،« عدل الهى»، مجموعه آثار، ج 1، ص 301- 295.